



تأثیر پررنگ مولانای بلخی بر افکار و آثار شعری محمد اقبال لاهوری

پوهاند دکتور سیداکرام الدین حصاریان

دیپارتمنت پارسی دری، پوهنچی زبان و ادبیات، پوهنتون کابل

SA.hesaryan@gmail.com

<https://orcid.org/0009-0003-0309-521X>

نویسنده

نشانی برقی

نشانی ارکاید

چکیده

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی یکی از شاعران بزرگ و عارفان اثرگذار در ادبیات عرفانی زبان پارسی و فرهنگ اسلامی و هم‌چنان در ادب جهانی شمرده می‌شود. این شاعر عارف نه تنها در هنگام زندگانی؛ بلکه بعد از مرگ خود نیز با بجاگذاری آثار گرانسنگ عرفانی «منثور و منظوم» به شهرت فراگیری در ادب جهانی نایل گردیده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که یکی از ارزش‌های آثار مولانا پیروی دانشمندان، عارفان و دانشوران متعدد از آثار پر محتوای اوست که از این جهت تا اکنون به صدها شرح کوتاه و مبسوطی بر «مثنوی معنوی» وی که به مثابه بزرگ‌ترین دایرةالمعارف عرفانی در جهان اسلام و در زبان پارسی شناخته می‌شود، نوشته شده است و سخن‌سرایان فراوانی نیز از کلام و تصوف عاشقانه (صلح‌کل) وی پیروی نموده‌اند. این مقاله که با روشن‌توصیفی نگارش یافته، بر چگونگی اثرگذاری کلام مولانای بلخی بر افکار و آثار علامه محمد اقبال لاهوری یکی از بزرگ‌ترین شاعران و اندیشمندان معاصر مسلمان شبه قاره‌ی هند (پاکستان امروز) و نیز نقاط مختلف دیدگاه اقبال و ستایش‌های او در منظومه‌های فارسی و اردوی وی در باره‌ی مولانای بلخی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: اقبال، بلخی، عارفان، مولانا و لاهوری.

The Profound Influence of Mawlānā Jalāl al-Dīn Balkhī on the Thought and Poetic Works of Muhammad Iqbal Lahori

Author

Sayed Ekramuddin Hisarian

Email

Department of Persian-Dari Language, Faculty of Languages and Literature, Kabul University

Orcid

Abstract

Mawlānā Jalāl al-Dīn Muhammad Balkhī (Rūmī) is regarded as one of the greatest poets and mystics in Persian mystical literature, Islamic culture, and even in global literary heritage. This mystic poet gained widespread renown not only during his lifetime but also posthumously, through his profound mystical works—both prose and poetry—which have left a lasting legacy in world literature. The findings of this study indicate that one of the most significant values of Rūmī's oeuvre lies in the extensive following he has garnered among scholars, mystics, and intellectuals. His magnum opus, the *Mathnawī-yi Ma'nawī*, widely recognized as the greatest encyclopedia of Islamic mysticism in the Persian language, has inspired hundreds of brief and comprehensive commentaries. Many poets have drawn deeply from his spiritually rich and love-centered mystical philosophy (*ṣulḥ-i kull*, universal peace). This descriptive study specifically explores the depth and nature of Rūmī's influence on the thoughts and literary works of Allama Muhammad Iqbal Lahori, one of the foremost contemporary Muslim thinkers and poets of the Indian Subcontinent (modern-day Pakistan). The article analyzes various dimensions of Iqbal's intellectual admiration for Rūmī, as well as the praise and references found throughout Iqbal's Persian and Urdu poetry regarding Mawlānā Balkhī.

Keywords: Iqbal, Balkhī, Mysticism, Mawlānā, Lahori

مقدمه

جغرافیای بلخ و خراسان عهد اسلامی و افغانستان امروز در طول سده‌های متوالی خاستگاه بزرگ‌ترین اندیشمندان، دانشوران، مفسران، محدثان و فقه‌ای صاحب نام و نویسندگان و سخن‌سرایان معروفی بوده است که مولانا جلال‌الدین محمد بلخی فقیه، عارف وارسته و شاعر بزرگ زبان فارسی نیز از شمار نخبگان این حوزهٔ باستانی و داستانی شمرده می‌شود. مولانا که در یک دودمان عالم و فرهنگی زاده شد، در حالی که هنوز در سنین نو جوانی قرار داشت با پدرش سلطان‌العلماء سرزمین خود بلخ و خراسان را ترک نمود نخست رهسپار مکهٔ معظمه گردید، پدر مولانا همراه خانواده بعد از ادای حج بیت‌الله در چندین شهر آسیای صغیر اقامت ورزیده و سرانجام بنا به دعوت سلطان علاء‌الدین کیقباد پادشاه سلجوقی به شهر قونیه رفت و در آنجا سکونت پذیر شد. مولانای بلخی نخست تحصیلات‌اش را در نزد پدر به پیش برده و سپس بنا به دستور سید برهان‌الدین محقق ترمذی که از شاگردان مخلص پدرش بود در شهرهای حلب، شام و دمشق به تحصیلات خود پایان داده و به مرتبه فقاہت و بزرگی رسید. چنانچه او در چندین مدرسهٔ قونیه به تدریس شاگردان که رقم آن‌ها نیز زیاد بوده می‌پرداخت و با دیدار خود با شمس‌الدین محمد تبریزی در شهر قونیه دگرگونی عمیقی در افکار و کردار او وارد شد چنان‌که وی مشاغل وعظ و تدریس را کنار گذاشت و به انزوا گرائید. از مولانا آثار منظوم و مثنوی به جا مانده است که از جملهٔ آن‌ها «مثنوی معنوی» او در میان دانشمندان اسلامی و غیر آن شهرت جهانی دارد. چنانچه بر این اثر ارزشمند صدها شرح و تحلیل از سوی دانشمندان اسلامی و محققان غربی نگاشته شده است و شعرا و سخنوران زیادی از افکار عرفانی او پیروی نموده و در شرح مسائل تصوفی به ابیات عرفانی مولانا استناد می‌ورزند. یکی از اندیشمندان و شاعران معروف معاصر که آثار خود را به پیروی از مولانای بلخی آفریده است، علامه محمدآقبال لاهوری بزرگ‌ترین و آخرین شاعر فارسی‌سرای شبه‌قاره‌ی هند و پاکستان می‌باشد که بیشترین آثار وی به زبان پارسی و سپس به زبان مادری‌اش اردو ایجاد شده است او در اغلب این آثار خویش به مولانا نظر داشته و طی منظومه‌های متعدد خود از مولانای بلخی به عنوان «مرشد روحی» خویش یاد کرده است.

تبيين مسأله

مولانا جلال محمد بلخی یکی از شاعران و عارفان بزرگ زبان پارسی‌دری و به عنوان عجبوی شعر جهان، چه در زمان حیات و چه پس از آن که رخ در قاف خاک کشید؛ تأثیراتی گسترده‌ی بر شاعران و سخن‌پردازان زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف گذاشت. یکی از ادیبان و عارفانی مشهوری

که از آثار و خط فکری و ادبی مولانای بلخی متأثر گردید، شاعران معاصر پاکستان محمد اقبال لاهوری بوده است. مسأله‌ی اصلی پژوهش حاضر نیز بیان چگونگی تأثیرپذیری علامه اقبال لاهور از آثار و افکار مولانای بلخی است. این اثر در صدد آن است که نشان بدهد اقبال لاهوری چگونه و تا چه اندازه از خط ادبی و فکری عجبویه شعر جهان متأثر بوده است.

پرسش‌های تحقیق

پرسش اصلی: محمد اقبال لاهوری چگونه و تا چه اندازه از آثار و افکار مولانای بلخ متأثر بوده است؟

پرسش‌های فرعی

۱- محمد اقبال لاهوری چگونه و از چه طریق از افکار مولای بلخ متأثر شده بود؟

۲- محمد اقبال لاهوری از کدام آثار مولانای بلخی تأثیرپذیرفته است؟

اهداف تحقیق

هدف اصلی: نشان دادن میزان تأثیرپذیری اقبال لاهوری از آثار و افکار مولانای بلخی

اهداف فرعی

۱. روشن ساختن این موضوع که محمد اقبال لاهوری چگونه و از چه طریق از افکار و اندیشه‌ی عرفانی مولانای بلخی تأثیرپذیرفته است.

۲. بیان این مطلب که کدام آثار مولانای بلخ در شکل‌گیری شخصیت ادبی و عرفانی اقبال لاهوری تأثیرگذار بوده است.

پیشینه‌ی تحقیق

در باره‌ی مولانا و اثرگذاری آثار و اندیشه‌ی وی بر شاعران و ادیبان دیگر (به ویژه در باره‌ی تأثیرپذیری اقبال لاهوری از مولانای بلخی) پژوهش‌های گسترده‌ی هم در زبان پارسی‌دری و هم در زبان‌های دیگر صورت پذیرفته است. از میان تحقیقاتی که در ارتباط به تأثیرگذاری آثار و افکار مولانا بلخی بر خط فکری و ادبی اقبال لاهوری انجام یافته، در این جا به چند مورد آن اشاره می‌شود. یکی از آن پژوهش‌ها، اثر آنه ماری تحت عنوان «از سنایی تا مولانا و اقبال» است. یافته‌های پژوهش مذکور نشان می‌دهد که اقبال لاهوری به گونه‌ی گسترده هم از نظر فکری و هم از لحاظ ادبی از آثار و افکار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی متأثر بوده است. به همین‌سان، سیدعلی کرامتی مقدم پژوهشی را تحت عنوان «تأثیرپذیری اقبال لاهوری از مولوی در ترسیم

چهره‌ی انسان کامل» نشر کرده است. نتایج مقاله‌ی مذکور حاکی از آن است که اقبال لاهور در ساختار و محتوای سروده‌های خویش به اندازه‌ی تحت تأثیر آثار و افکار مولوی قرار گرفته که در بسیاری از شعرهایش از وی به عنوان پیر و ملای روم یا می‌کند. اقبال مانند مولوی و با تأثیرپذیری از مولوی در پی ایجاد تحول فردی جهت رسیدن به تکامل اجتماعی بوده و برای احیای چنین جامعه‌ی متعالی تصویری از یک انسان کامل در سرایش‌های خویش ترسیم کرده است. افزون بر این‌ها، تحسین فراقی مقاله‌ی نگاشته به نام «تأثیر مولوی بر اندیشه‌ی محمد اقبال لاهوری». وی در این پژوهش، بیان می‌دارد که اقبال لاهوری نه تنها از نظر اسلوب بلکه از نظر محتوا نیز از مولوی و آثار وی متأثر بوده است. به همین ترتیب، پژوهنده گان دیگری هم در رابطه به تأثیرپذیری اقبال لاهوری از مولانای بلخی هم در زبان پارسی‌دری و هم در زبان‌های دیگر تحقیق کرده اند. اما، در افغانستان به چنین مسأله‌ی کم‌تر پرداخته شده و جای این دست نگارش‌ها هنوز خالی است. بنابراین، امیدواریم که این مقاله بتواند برخی پرسش‌های را در این زمینه پاسخ بگوید.

روش تحقیق

در نگارش این مقاله از روش توصیفی استفاده شده است. فرایند نگارش طوری طراحی شده است که نخست مواد و منابع مورد نیاز از کتابخانه‌ها و پایگاه‌های معتبر علمی و نشراتی گردآوری شد. پس از مطالعه‌ی دقیق آثار و یادداشت‌برداری کار نگارش پژوهش حاضر به گونه‌ی رسمی آغاز یافت.

نتایج و یافته‌ها

مولانا جلال‌الدین محمد معروف به «مولوی» یا «مولوی بلخی» و «ملای روم» یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان و شاعران عارف در زبان فارسی در سرزمین خراسان قدیم و افغانستان امروز و از چهره‌های معروف و کم‌همال در ادبیات و فرهنگ اسلامی و ادب جهانی شمرده می‌شود. او در سال ۶۰۴ هـ. ق در یک دودمان دانشور و فرهنگ‌پرور در بلخ زاده شد. هنوز در مرحله‌ی کودکی بسر می‌برد که پدرش به‌الدین ولد (سلطان‌العلماء) وطن اصلی خویش بلخ و خراسان را ترک نموده و با خانواده خود و جلال‌الدین که جوانی نو باوه بود از راه بغداد به غرض انجام فریضه حج رهسپار مکه معظمه گردید و بعد از ادای حج و اقامت‌های کوتاه در شهرهای ارزنجان، ملاطیه و لارنده ترکیه بنابه دعوت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی سرانجام به شهر قونیه (ترکیه امروزی) رفت و در آن‌جا سکناپذیر شد. مولانای بلخی آموزش‌های اسلامی را نخست نزد پدر خویش فرا گرفت و بعد از مرگ او تحت سرپرستی معنوی سیدبرهان‌الدین محقق ترمذی از مریدان و شاگردان ویژه پدرش قرار گرفت و به دستور او دانش‌های اسلامی را در شهرهای حلب، دمشق و شام تکمیل کرد و به مرحله فقاها و فتوا رسید و به وعظ و تدریس در چهار مدرسه قونیه مشغول شد. او در سال

۶۴۲ هـ. ق با شمس‌الدین تبریزی یکی از عارفان شوریده تبریز در شهر قونیه دیدار کرد و این ملاقات دگرگونی عمیقی در زندگی، افکار و کردار او به‌جا گذاشت چنان‌که شغل تدریس و تبلیغ را یک‌سره کنار گذاشته و به تصوف گرائید (حصاریان، ۱۴۰۰: ۱۴۴). از مولانا پنج اثر ارزشمند مثنوی و منظوم در عرصه‌ی ادبیات عرفانی به‌جا مانده است که کتاب‌های «فیه‌مافیه» و «مجالس سبعه» و «مکتوبات» یا «نامه‌ها» از شمار آثار مثنوی او شناخته می‌شود و اما آثار منظوم وی که اهمیت جهانی دارد شامل «کلیات شمس» است که ۳۶ هزار بیت داشته که در آن مولانا حالات روحی خود را بازتاب داده و به توصیف مرشدش شمس‌الدین تبریزی و خلفای پیشتازش صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی نیز پرداخته است. اما مهم‌ترین اثر مولوی که به ماندگاری نام او در ادبیات جهانی افزوده است «مثنوی معنوی» اوست که ۲۵۶۳۲ بیت داشته و به شش دفتر تقسیم می‌شود که مولانا به این اثر خود «صیقل ارواح» و «نردبان آسمان» لقب داده و بعضی از محققان نیز به آن «فتوحات فارسی» همانند «فتوحات مکیه» ابن عربی در عرفان و تصوف اسلامی گفته‌اند. طریقه‌ی تصوفی مولانای بلخی در جهان به نام «طریقه‌ی مولویه» شهرت دارد که بعد از مرگش (۶۷۲ هـ. ق) تا اکنون در شهر قونیه ترکیه فعال بوده و در ممالک عربی هم پیروان زیادی دارد (محمودی، ۱۳۹: ۱۹۵). آثار مولانا در ادب جهانی از شهرت و اهمیت فراوانی برخوردار است. تأثیر عرفان عاشقانه مولانا (صلح کل) وی بالای نویسندگان و اندیش‌مندان جهان ملتهب و پراشوب ما تأثیر فوق‌العاده‌ی داشته است؛ همان‌گونه‌ی که مولانا در زندگانی خود در جهان اسلام و به ویژه در کشور ترکیه یا آسیای صغیر شهرت چشم‌گیری داشته است، بعد از وفات نیز دانش‌مندان، سخن‌سرایان و عارفان فراوان جهان اسلام و سایر اندیش‌مندان جهان به افکار و آثار او به ویژه «مثنوی-معنوی» وی اهمیت زیادی قایل شده و طی تحقیقات گسترده‌ی آثار عرفانی و ادبی او را فرازمانی و فرامکانی خوانده و شرح‌های متعددی بر آثار او و به خصوص بر «مثنوی معنوی» نوشته‌اند. در اروپا و امریکا و کشورهای اسلامی هم چون ایران، ترکیه، تاجیکستان و افغانستان در باره آثار مولانا پژوهش‌های گسترده‌ی صورت گرفته است. چنان‌که آثار وی به زبان‌های معتبر جهان نیز ترجمه شده که این آثار در اروپا و امریکا از پرفروش‌ترین آثار ادبی جهان شناخته می‌شود. چنانچه سازمان ملل متحد نیز به یادبود این عارف وارسته اسلامی و جهانی سال ۲۰۰۷ میلادی را به نام سال مولانای بلخی نام‌گذاری کرده است و در باره او و آثار جاویدانی وی دانشمندان جهان مقالات، رساله‌ها و کتب زیادی نوشته‌اند که شمار آن به هزاران مقاله، رساله و کتاب می‌رسد که هرگاه همه این آثار را جمع نماییم از آن کتابخانه بزرگی در جهان شکل خواهد گرفت که این امر در میان سایر نخبگان

علمی جهان بی‌مانند است. و خوش‌بختانه دامنه این پژوهش‌ها پیرامون مولانا و آثار او تا امروز نیز هم‌چنان افزایش یافته است. رنه گروسه دانشمند فرانسوی در مقایسه ادبیات شرق با غرب، مولانا و آثار او را در ادب جهانی و به ویژه کشورهای اروپایی بی‌رقیب خوانده است (نظامی، ۱۳۹۹: ۱۷). در کشورهای اسلامی نیز به شمار علاقمندان اشعار و آثار مولانای بلخی روز تا روز افزوده شده است. چنانچه از نخبگان فرهنگ و ادب اسلامی سدهٔ معاصر شبه قاره‌ی هند (هند و پاکستان) که بیشتر از دیگران از افکار و آثار مولانای بلخی تأثیر پذیرفته، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۵۷ - ۱۳۸۹ ه. ش/ ۱۹۳۸ - ۱۸۷۳ میلادی) می‌باشد. او از آخرین نسل از شاعران بزرگ زبان پارسی در شبه قاره‌ی هند و پاکستان امروزی شناخته می‌شود. که بر سخن‌سرایان متعدد زبان‌های فارسی، اردو و هندی تأثیر چشم‌گیری دارد که اغلب اشعار این شاعر نامور زیر تأثیر افکار و اندیشه‌های عرفانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی شاعر، عارف و متفکر معروف زبان پارسی دری افغانستان پدید آمده است. و از این جهت مولانای بلخی را که اقبال نیز به آن اشاره‌ی متعدد دارد می‌توان «مرشد روحانی» علامه اقبال محسوب نمود چنان‌که خود سروده است:

«پیر رومی» مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر

نکته‌ها از «پیر روم» آموختم خویش را در حرف او واسوختم (نظامی، ۱۳۹۹: ۱۷)

طوری‌که در آثار اقبال دیده می‌شود او به نخبگان، تاریخ و سرزمین افغانستان رابطهٔ دیرینه و عمیق دارد. چنان‌که تاریخ گواه است که مردمان آریایی شمال شبه قاره‌ی هند حدود ۱۴۰۰ ق. م از بلخ کهن به نام بهارت از طریق کوب‌ها (کابل) به شبه قاره‌ی هند مهاجرت کردند و با سرکوب افراد بومی آن‌جا آن سرزمین را بهارتا ورشو (چراگاه بهارتا) نامگذاری نمودند و مدنیت ویدی را بنیاد نهادند (قویم، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۶). سپس رابطهٔ سرزمین ما با شبه قاره‌ی هند به اشکال مختلفی ادامه پیدا کرد. چنانچه در سده‌های پسین دلاوران و کشورگشایان خراسان نظیر یعقوب لیث صفاری، سبکتگین، سلطان محمود غزنوی و سلطان شهاب‌الدین غوری در شبه قاره‌ی هند به فتوحات پرداختند و در پخش و اشاعهٔ دین اسلام و زبان فارسی و فرهنگ خراسان در آن خطهٔ پهناور تلاش‌های فراوانی انجام دادند. شاهان خراسانی در شبه قاره‌ی هند و در شهرهای لاهور، ملتان، کشمیر، دهلی، دکن و... از پنجم تا سیزدهم هجری بیشتر از هفت‌صد سال حامی و پرورش‌گر فرهنگ و ادب خراسانی (زبان فارسی دری) بوده‌اند. مهاراجا و حکمرانان آن‌جا همه در انتشار و تقویت شعر و ادب فارسی دری، فن و هنر خراسانی توجه کافی داشته‌اند. در عهد خسروشاه بن بهرام‌شاه غزنوی (۵۴۷-۵۵۸ هـ) و خسروملک بن خسروشاه غزنوی با تجمع شاعران و ادیبان خراسانی در لاهور؛ آن شهر به نام «غزنین کوچک» یاد می‌شده و شعرای معروف فارسی‌سرا در آن عهد حمیدالدین شالیکوب لاهوری، یوسف بن محمد دربندی، ابوالمعالی نصرالله منشی مترجم

کتاب کلیله و دمنه، مسعود سعد سلمان، ابوالفتح رونی و... بودند. در عهد ناصرالدین قباچه حکمران ملتان سرزمین وسیع سند در نیمه‌ی اول سده هفتم (۶۲۴هـ) مرکز نشر و پخش زبان و ادب پارسی قرار گرفت و در آنجا قاضی منهاج السراج جوزجانی به ریاست مدرسه بزرگ «فیروزی» برگزیده شد و عوفی به حمایت از قباچه تذکره «الباب الالباب» و «جوامع الحکایات» خود را نوشته است. در قرن هفتم هجری بعد از وفات مولانا جلال‌الدین محمد بلخی؛ نظام‌الدین اولیا رهبر طریقه عالیّه چشتیه به شرح مثنوی مولانای بلخی پرداخته و از آن در خانقاه خویش به تدریس میردان استفاده می‌کرده است. (حصاریان، ۱۴۰۲: ۴۷).

شاهان خلیجه و تغلقیه باب تازه‌ی در ادب فارسی در هند گشودند. در این عصر امیر خسرو بلخی (ثم دهلوی) از بزرگ‌ترین شاعران این دودمان شمرده می‌شود که از او «۹۲» اثر به نظم و نثر باقی مانده و امیر حسن ملقب به سعدی هند و ضیاءالدین برنی مؤلف تاریخ «فیروزشاهی» نیز از چهره‌های برجسته در زبان فارسی هند شناخته می‌شوند. در عصر مغولان هند زبان فارسی به اوج شکوفایی رسید و «دهلی» و «آگره» از مراکز مهم آموزشی ادب و شعر فارسی شناخته شده و شاعران بزرگی نظیر صایب، کلیم، میرزا عبدالقادر بیدل، میرزا غالب و صدها شاعر و نویسنده در این عهد ظهور نموده و با خلق آثار ارزشمند در تحول زبان فارسی در هند سهم برجسته‌ی انجام داده‌اند (ستوده، ۱۳۶۵: ۳۰۴). هم‌چنان در کشمیر سرزمین نیاکان اقبال لاهوری نیز نخستین شعر فارسی دری در زمان اسکندر لودی سروده شد و لودیان افغان در ترویج زبان فارسی در آن دیار سعی وافر داشتند. در سال (۸۲۷هـ) سلطان زین‌العابدین لودی زبان فارسی دری را در دربار خویش زبان رسمی ساخت و کشمیر به مرکز مهم گسترش زبان پارسی دری تبدیل شد. در همین عصر به سبک شاهنامه فردوسی کلینه بهت کشمیری مثنوی تاریخی در زبان سانسکریت زیر عنوان «راج ترنگی» شاهنامه را سرود و این حرکت فرهنگی و ادبی الی اخیر دولت تیموری هند در آنجا ادامه یافت (یمین، ۱۳۸۸: ۱۳۰). چنانچه علامه محمد اقبال لاهوری در ادامه این سابقه فرهنگی؛ به زبان و ادب فارسی گرویده و زیر تأثیر سخنوران و دانشمندان خراسانی (افغانستانی) به ویژه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی آثار خود را به زبان فارسی دری و اردو پدید آورده است.

چنانچه آنه ماری شیمل محقق آلمانی و مولاناشناس مشهور غرب نوشته است که: جلال‌الدین بلخی یا رومی که هگل او را «رومی برتر» خوانده است به آیین نو افلاتونیان مفهوم «روح جهان» را که در حوزه‌های گوناگون هستی متجلی می‌شود پیش کشیده و با بینش عصر ما آن‌را باز کرده و اقبال آن‌را به صورت یکی از قطعه‌های زیبای مثنوی خود درآورده است که مفهوم این قطعه

در «داستان آفرینش» اثر کلودهم دیده می‌شود (شیمیل، ۱۳۵۷: ۵۵۲). گرایش اقبال به فرهنگ و ادب فارسی از همان عنفوان کودکی وی آغاز می‌گردد. او در این هنگام دل به شعر، ادب و فرهنگ پارسی بست و سپس در اروپا که مشغول سپری نمودن دوره تحصیل دکتورا بود تصمیم به فارسی‌گویی گرفت و زبان پارسی را برای بیان عقاید فلسفی، سیاسی، ادبی و عرفانی خویش از میان زبان‌های که می‌دانسته برگزیده است.

او پایان‌نامه دوره دکتورای خود را تحت عنوان «سیر ما بعدالطبیعه در ایران» نگاشت و طی آن به تحقیق و تفحص در فرهنگ اسلامی پرداخت. وی ضمن مطالعه فرهنگ شرقی اسلامی فلسفه و تجدد مغرب‌زمین را نیز مورد کنکاش قرار داده و فلسفه عرفانی اسلامی خاصی را با هدف اجتماعی سیاسی در دنیای معاصر خود بنیاد نهاد (دسترنجی و علی پدram: ۱۳۹۹: ۲۹). اقبال منظومه «اسرار خودی» را که به زبان فارسی در سال ۱۹۱۵م انتشار داد سه سال بعد منظومه دیگر را هم به نام «رموز بی‌خودی» منتشر کرد که این اثر به شهرت فراگیر او در کشورهای اروپایی انجامید.

وی در این دو منظومه اصول فلسفه نظری و دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی خود را بیان کرده‌است. اقبال در «اسرار خودی» حیات فردی را مطرح نموده و در «رموز بیخودی» حیات اجتماعی مورد نظر او قرار گرفته است. و پیام هردو تحقیق وی طرح کمالات فردی و اجتماعی فرد انسانی بوده است. در منظومه دوم مسأله «بی‌خودی» را که اقبال مطرح کرده است به معنایی که در فرهنگ و ادب صوفیانه کلاسیک اسلامی به کار می‌رود نبوده است؛ بلکه «بی‌خودی» در این جا یکی شدن فرد در جامعه و خود را در جمع و جمع را در خود دیدن است و بدین سان است که خودی فرد در حیات جامعه جاویدانی می‌شود. و فلسفه «خودی» اقبال این است که «خودی» انسان بنیاد شخصیت و هویت فردی و مرکز حیات و مرکز ثقل وجود اوست و کمال خودی در حقیقت کمال وجودی هر فرد انسانی است. به نظر او کمال اجتماع وابسته به کمال خودی افراد جامعه است و فردیت هر فرد انسانی جلوه‌یی از فردانیت ذات الهی می‌باشد. خداوند وحدانی و فرد مطلق است و تخلق کامل به اخلاق الله یعنی هم‌چون ذات احدیت وحدانی و فرد شدن و مظهریت کامل اسماء را حایز شدن جان‌مایه «فلسفه خودی» اقبال می‌باشد این حال برخلاف نظر صوفیه در ذات حق فنا شدن و یا با خدا یکی شدن نیست؛ بلکه رسیدن به کمال قرب الهی است (فرزانه اعظم لطفی، ۱۳۹۹: ۱۴).

اقبال علرغم آن‌که زبان مادری‌اش اردو و هندی بود و با آن‌که به زبان‌های عربی، آلمانی و انگلیسی نیز تسلط کامل داشت اما هیچ یک از زبان‌های مذکور را بهتر، شیرین‌تر و غنمندتر از زبان فارسی دری نیافت تا اندیشه‌های علمی، فلسفی، هنری و عرفانی خویش را به آن زبان افاده

کند بدین رو وی از جملهٔ زبان‌های آموخته خویش تنها زبان فارسی‌دری را برگزیده و در مورد علاقهٔ خود به زبان فارسی چنین سروده است:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرینتر است

پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام

او در مکتوبی که به غلام قادر گرامی نوشته است احساسات درونی و افکار خویش را نسبت به زبان فارسی به شکل روشنی بیان کرده است:

پارسی بین تا ببینی گفته‌های رنگ رنگ بگذر از مجموعهٔ اردو که بیرنگ من است یا:

هندیم از پارسی بیگانه ام ماه نو باشد تهی پیمانه ام (ستوده، ۱۳۶۵: ۵۱)

از همین رو ثلث آثار شعری اقبال به زبان فارسی‌دری سروده شده است چنان‌که او از ۱۳ اثر منظوم خویش که پانزده هزار بیت را شامل می‌شود، ده منظومهٔ شعری خود را به زبان فارسی و سه کتاب دیگر را به زبان مادری و اصلی خویش «زبان اردو» سروده است. از این لحاظ اقبال خود را شاگرد و پیرو مولانای بلخی صاحب «مثنوی معنوی» و سایر شعرا، فلاسفه، متصوفه و فرهنگ فارسی‌دری قرار داده و به آن‌ها مباحثات کرده است. چنانچه او در اشعار خویش به وصف افغانستان، شهرها، رجال سیاسی، اندیشمندان، متفکران و عارفان افغانستانی پرداخته و به طور مشخص از شاهان کشورگشا و فاتح افغانستان هم‌چون سلطان محمود غزنوی، محمدظهير بابر، احمدشاه درانی و شاهان واپسین دیگر نظیر شاه امان‌الله، محمد نادرشاه و محمدظاهرشاه و از رجال دانش و هنر نظیر ابن سینای بلخی، ناصر خسرو بلخی، سید جمال‌الدین افغانی، کمال‌الدین بهزاد و از عارفان و متصوفان معروف آن هم‌چون سنایی غزنوی، نورالدین عبدالرحمان جامی، علی هجویری غزنوی ستایش‌های درخور توجه انجام داده است و از این روی او از همه بیشتر به افکار دانشمندان، عارفان و مبارزان آزادی‌خواه مسلمان افغانستانی دلبستگی ویژه‌ی داشته و میان تفکر و عواطف خود و اندیشه‌های آنان کدام تمایز و دوگانگی را نمی‌دیده است (حصاریان، ۱۴۰۲: ۴). چنان‌که در اشعار خویش احترام خود را به آثار آنان چنین بازتاب داده است:

ای شناسای مقام بوعلی جرعهٔ آرم ز جام بوعلی

یا:

عطا کن شور «رومی»، سوز «خسرو» عطا کن صدق و اخلاص «سنایی»

گهی شعر «عراقی» را بخوانم گهی «جامی» زند آتش به جانم (یمین، ۱۳۸۸: ۱۲۹)

ارادت علامه اقبال نسبت به کشور، مردم و فرهنگ افتخارآفرین افغانان از کتابی به نام «افغانستان» که به زبان انگلیسی در سال ۱۹۳۳م چاپ و نشر شده است به روشنی دیده می‌شود. اقبال در مقدمه این اثر نوشته است که: از من خواهش کردند که بر این کتاب نفیس سطری چند به طور مقدمه بنگارم. خیلی خوشم که به تعمیم این خواهش قلم بر می‌دارم، من افغانان را به حیث یک ملت زنده و کوشنده و فعال احترام دارم... ملتی که امثال محمد غوری و علاءالدین خلجی و شیرشاه سوری و... به دنیا آورده و در همین عصر ما بزرگ‌ترین مرد مسلمان شرق مانند سیدجمال‌الدین افغان را پروریده است که در بین ملل آسیایی عصر بسیار مهم شمرده می‌شود. در ازمنه گذشته نیز «بلخ»، «بامیان» و «هده»، «کابل» و «غزنی» و «هرات» مراکز بزرگ ثقافت و مدنیت بودند و امید است که زمامداران کنونی کشور عظمت گذشته را باز زنده سازند. (یمین، ۱۳۸۸: ۱۳۱)

همین گونه اقبال اصالت کشمیری بودن و دلدادگی به دین مبین اسلام و فرهنگ و ادب پارسی را در بیتی چنین بیان کرده است:

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نواز شیراز است (مقتدری، ۱۳۲۶: ۱۸)
 علامه اقبال در شهر سیالکوت پنجاب هند قدیم و پاکستان امروز تولد شده است. او در انگلستان درس خوانده و سپس به شهر لاهور بازگشت. نخست به تدریس فلسفه و ادبیات انگلیسی پرداخت و سرانجام وکالت دادگستری پیشه کرد و به حمایت از استقلال هند در «حزب مسلم لیگ» وارد فعالیت‌های سیاسی گردید (لویس، ۱۳۸۵: ۶۰۸). اقبال با استفاده از فلسفه غرب در پی معرفی اسلام نوین بود. او در کتاب «بازسازی اندیشه دینی در اسلام» برای تأیید مباحث خود به آیات مولانای بلخی استناد جسته است. وی در باره مولانا می‌نویسد که: وی معتقد به وحدت وجود است یعنی که همه عالم هستی را خدا می‌داند و جز خدا تمامی نیروهای عالم وجود را نمی‌شناسد. او در باره تأثیرات معنوی مولانای بلخی بالای خود چنین سروده است:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد
 موجد و در بحر او منزل کنم تا دُر تا بنده‌یی حاصل کنم
 من که مستی‌ها ز صهبایش کنم زنده گانی از نفس‌هایش کنم (لاهوری، ۱۳۴۳: ۳۸۷)
 اقبال در منظومه «پیام مشرق» عشق خود با مولانا را باعشق گوته فیلسوف آلمانی در کنار «اسرار خودی» قرار داده و به دیوان شرقی - غربی گوته پاسخ گفته است.

«پیام مشرق» اقبال در حقیقت پاسخی است که او به دیوان غربی گوته شاعر و فیلسوف آلمانی ارایه کرده است. گوته این دیوان را در اواخر عمر خویش به اثر الهامات و افکار شعری شیخ شیراز حضرت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ انشا کرده است که در واقع دسته‌گلی است که وی از

غرب به شرق اهدا نموده‌است. اقبال منظومه «پیام مشرق» را بعد از سرایش به امیر امان‌الله پادشاه آزادی‌خواه افغانستان تقدیم کرده است (مقتدری، ۱۳۲۶: ۵۶).

اما مولانای بلخی بارها به صورت «مرشد روحانی» اقبال در آثار وی حضور پررنگ داشته‌است. در منظومه «بال جبریل» نیز اقبال مولانای بلخی را رهبر و راهنمای خود قرار داده‌است. او در این مثنوی پرسش‌های را به زبان اردو مطرح می‌کند و پاسخ‌های آن را با ابیات مولانای بلخی ارایه می‌نماید. خانم آنه ماری شیمیل می‌نویسد که: اقبال مثنوی‌های خود را در همان بحر مثنوی معنوی سروده و در نتیجه او توانسته است تا ابیات مثنوی مولوی را با ابیات خویش پیوسته سازد (لوئیس، ۱۳۸۵: ۶۰۹).

اقبال در «جاویدنامه» کتاب بهشت (بخش سوم کمدی الهی دانته) را که الگوی او و یکی از بهترین کتب وی در توسعه فکری اقبال بوده و شرح سیر روحی وی را در عالم افلاک و معراج خیال و اندیشه شاعر را ترسیم می‌نماید غزل، معروف مولوی بلخی را که «بگشای لب که قند فراوانم آرزوست / بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست»... را زمزمه می‌کند که ناگاه روح حضرت مولانای بلخی ظاهر می‌شود و اقبال با او سخن می‌گوید و پرسش‌های را از وی مطرح می‌نماید و از جانب او پاسخ‌های را می‌شنود و بالاخره پس از آن که مولوی او را اندرز می‌دهد و به عظمت جان و خودی آگاهش می‌نماید، اقبال را به انقلاب فکری که معراج روحی شاعر را در بر می‌گیرد تشویق می‌نماید و سپس «زروان» که روح زمان و مکان است وی را به عالم بالا و سیر در افلاک می‌برد. آن‌جا که در هر فلکی روح اشخاص مختلفی را می‌بیند و با آنان به گفتگو می‌پردازد (مقتدری، ۱۳۲۶: ۷۵). اقبال در این سفر روحانی خویش توصیفات فراوانی از مولانای بلخی و افکار بلند او ارایه داده است چنانچه وی جریان ملاقات خود را با مولانای بلخی چنین ارایه کرده است:

من که در یاران ندیدم محرمی بر لب دریا بیاسودم دمی

بحر و هنگام غروب آفتاب نیلگون آب از شفق لعل مذاب

کور را ذوق نظر بخشد غروب شام را زنگ سحر بخشد غروب (لاهوری، ۱۳۹۰: ۳۰۷)

در همین جا بوده که روح مولانای بلخی از عقب کوهی در برابر چشم او ظاهر می‌گردد و شاعر این صحنه را در شعر خود به گونه هنرمندانه‌ی حکاک‌ی و نقاشی کرده و ضمن آن به ستایش شمایل، افکار و شخصیت ممتاز عرفانی مولانای بلخی چنین پرداخته است:

روح رومی پرده‌ها را بر درید از پس کُهِ پاره‌ئی آمد پدید

پیکر روشن ز نور سرمدی در سرپایش سرود سرمدی
 بر لب او سر پنهان وجود بندهای حرف و صوت از خود گشود
 گفت اگر سلطان ترا آمد بدست می توان افلاک را از هم شکست
 از طریق زادن ای مرد نکوی آمدی اندر جهان چار سوی
 هم برون جستن به زادن می توان بندها از خود گشودن می توان
 لیکن این زادن نه از آب و گل است داند آن مردی که او صاحب دل است
 آن ز مجبوری است، این از اختیار آن نهان در پرده ها این آشکار
 آن یکی بی گریه و این با خنده است یعنی آن جوینده و این پاینده است
 زادن طفل از شکست اشکمست زادن مرد از شکست عالم است
 زور عشق از باد و خاک و آب نیست قوتش از سختی اعصاب نیست
 عشق با نان جوین خیر گشاد عشق در اندام مه چاکی نهاد
 عشق سلطان است و برهان مبین هردو عالم عشق را زیر نگین
 این بدن با جان ما انباز نیست مشت خاکی مانع پرواز نیست (لاهوری، ۱۳۹۰: ۳۱۱)
 خلاصه اقبال در این معراج روحی خود از مولانای بلخی «ثَم رومی» به عنوان «امام راستان» و «پیرراهان» در نیل به خداوند نام برده و در این مورد سروده است که:
 پیر رومی آن «امام راستان» آشنای هر مقام راستان (محقق، ۱۳۸۸: ۱۰۵)
 مولانای بلخی همان گونه‌یی که در معراج روحی اقبال به مثابه راهنما و رهبر روحانی او عمل می کند بعد از تماشای اقبال از کواکب مختلف وی را دستور برگشت به زمین نیز داده است و اقبال هم در پایان سفر خود طی حکایت اندرز گونه‌یی به جاوید فرزند خود و سایر جوانان مسلمان؛ آنان را به رعایت ایمان محکم اسلامی، تحصیل دانش، داشتن احساس و سوز و گداز و ایمان خالص به آفریدگار هستی و داشتن ذوق طلب، دین داری و تسلط بر نفس اماره رهنمایی کرده و هریک را به پیروی و الگوبرداری از شخصیت متعالی اخلاقی مولانا جلال الدین محمد بلخی ترغیب و توجه داده است.

تو مگر ذوق طلب از کف مده گرچه در کار تو افتد صد گره
 «پیر رومی» را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز
 زانکه «رومی» مغز را داند ز پوست پای او محکم فتنه در کوی دوست
 شرح او کردند و او را کس ندید معنی او چون غزال از ما رمید (لاهوری، ۱۳۴۳: ۳۸۷)
 گفتنی ست که اقبال را در سفر آسمانی و روحانی اش نه مانند دانته، بناتریس؛ بلکه روحانیت مولانا جلال الدین محمد بلخی همراه بوده است. او از زمین تا فلک ماه، عطارد که در آن جا

ارواح زردشت، بودا، مسیح^(۴)، حضرت پیامبر اسلام محمد(ص) و طاهره بابی و قرت‌العین را ملاقات می‌کند و بعد تا فلک زهره، مریخ، مشتری، کیوان و ماورای آن (که با نیچه فیلسوف آلمانی روبه‌رو می‌شود) سرانجام تا بهشت نیز پا می‌گذارد و در این جاست که تصوف مولانا و دیالکتیک هیگل و تیوری برگسون درهم می‌آمیزند تا راه را برای رسیدن امت اسلامی به بهشت روشن سازند. برخلاف دیگر نظام‌های عرفانی که انسان را از مسؤولیت و تلاش و کار در جهان مادی باز می‌دارند؛ مولانای بلخی به ضرورت جد و جهد انسانی برای نیل به کمال و رسیدن به مراتب تعالی و تکامل انسان تأکید زیادی داشته است. زیرا مولانا در کنار یک سلسله مسایل جبریت انسان به اختیار او بیشتر تأکید کرده است و این مسأله هم مورد نظر مشترک اقبال با مولانا بوده است. در «جاویدنامه» اقبال لاهوری که ترکیبی از معارف اخلاقی و دانتای هندی، قرانکریم، تصوف اسلامی و فلسفه غرب خوانده می‌شود اشارتی است به سخنان «گوته» در دیوان شرقی غربی. منظومه «جاوید نامه» اقبال که مولانای بلخی در آن نقش راهنمای آسمانی او را به عهده دارد از خوبترین آثار اقبال شناخته می‌شود. این اثر اقبال به زبان‌های ایتالیایی، جرمنی، و انگلیسی نیز ترجمه شده است (لوئیس، ۱۳۸۵: ۶۱۰).

اقبال در مثنوی «چه باید کرد ای اقوام شرق» نیز بعد از بیان افکار خود در چهارده مورد موضوع بحث خود را به مولانای بلخی گره می‌زند و در وصف او سروده است:

«پیر رومی» مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر ز ماه و آفتاب
خیمه را از کهکشان سازد طناب
نور قرآن در میان سینه اش
جام جم شرمند از آئینه اش
از نی آن نینواز پاک‌زاد
باز شوری در نهاد من فتاد (محقق، ۱۳۸۸: ۱۰۶)

دیده می‌شود که روح مولانا و تأثیرات معنوی وی در اغلب آثار منظوم و منثور علامه محمد اقبال لاهوری بازتاب وسیع و گسترده‌یی دارد. چنانچه وی یا از مضمون آثار مولانا و یا از ابیات وی تأثیر پذیرفته و حتا شاعر با تضمین‌های خود ابیات مولانا را در لابلای اشعار خویش نیز گنجانیده است. چنانچه در مثنوی «گلشن راز» خود که در آن به مثنوی «گلشن راز» محمود شبستری نیز بیشتر نظر داشته و در آن پرسش‌ها و پاسخ‌های فلسفی، منطقی و عارفانه‌یی را مطرح و به هر پرسش آن پاسخ ارایه داده است. در پایان کتاب خویش از شرار و شور درونی خویش همانند مولانای بلخی چنین اشاره‌یی به عمل آورده است:

شراری جسته‌ئی گیر از درونم
که من مانند «رومی» گرم خونم

وگر نه آتش از تهذیب نوگیر
 برون خود بیفروز، اندرون میر (مقتدری، ۱۳۲۶: ۷۳)

همین گونه اقبال در مثنوی «بندگی نامه» خویش که محبت و علاقه را منشأی بهبود و تحول روحی انسان معرفی می کند. زندگی آدمی را در پیشبرد مبارزه خلاصه می نماید و باز هم او در این جا گشایش راز معنی زندگی خود را مرهون از اندیشه مولانای بلخی دانسته است:

راز معنی «مرشد رومی» گشود فکر من بر آستانش در سجود
 اقبال مولانای بلخی را «حکیم پاکزاد» می خواند که راز زندگی و مرگ معناداری را به او آموخته است و هر چه او در بساط معنوی خویش دارد میراثی ارجمندی است که از روحانیت پیر بلخی به او اعطا شده است:

مرشد رومی حکیم پاک زاد سر مرگ و زندگی بر ما گشاد
 نکته ها از «پیر روم» آموختم خویش را در حرف او واسوختم (شمیل، ۱۳۸۵: ۸۵۱)

خلاصه اقبال مولانای بلخی را مرشد واقعی و راهنمای طریق خود در اندیشه‌ی عرفانی خویش قرار داده است. چنانچه او مثنوی مولوی را همانند مولانا عبدالرحمن جامی و دیگران قرآن پهلوی «پارسی» می داند و شور و مستی کلام خود را شعله‌یی از آتش جان مولانا خوانده است که در وجود اقبال نیز این آتش را مشتعل کرده است:

روی خود بنمود پیر حق سرشت کو به حرف پهلوی قرآن نوشت
 یا:

مطرب غزلی، بیتی از «مرشد روم» آور تا غوطه زند جانم در آتش «تبریزی» (مقتدری، ۱۳۲۶: ۳۷)

یا اقبال همانند مولانای بلخی تصوف خویش را نیز «صلح کل» می داند و معتقد است که مسلمان و کافر همه به گونه‌یی خدا را می پرستند و هر کدام از دیدگاه خویش به خدا که منبع حقیقت است توصل می جویند:

وقت است که بگشایم «میخانه رومی» باز پیران حرم دیدم در صحن کلیسا مست (شمیل، ۱۳۷۵: ۸۵۱)

به روی همین علاقه و اشتیاق معنوی اقبال به مولانای بلخی، سنایی غزنوی و سایر رجال و مشاهیر خراسانی (افغانستان امروز) بوده است که اقبال در دعوتی از سوی زمامداران افغانستان لیبیک گفته و به سال ۱۹۳۳ میلادی مطابق ۱۳۱۲ خورشیدی به افغانستان سفر کرده است که رهاورد این سفر او هم مثنوی «مسافر» است چنانچه علامه اقبال در این سفر و بازدید خود از اماکن مقدس و آبادات تاریخی و فرهنگی افغانستان هم چون آرامگاه بابر شاه در کابل، مقابر حضرت حکیم سنایی غزنوی و سلطان محمود غزنوی در شهر غزنی، خرقه مبارک رسول اکرم (ص) و آرامگاه احمد شاه درانی

در ولایت قندهار احساسات خالصانه و عاشقانه خویش را از رجال معنوی و آبدات تاریخی افغانستان نیز در این منظومه به نیکویی بازتاب داده است.

نوشته‌اند که اقبال در اواخر زندگی خود وقتی که به علت ضعف چشم نمی‌توانست مطالعه کند باز هم مثنوی معنوی مولانای بلخی را می‌خوانده‌است چنان‌که طی نامه‌یی می‌نویسد: «من از مدتی مطالعه کتب را ترک کرده‌ام، اگر گاهی چیزی می‌خوانم تنها قرآن است و یا مثنوی مولانا» (ستوده، ۱۳۶۴: ۱۳۴).

خلاصه این‌که اقبال اندیشه و شخصیت عرفانی و فرهنگی خود را در شخصیت مولانای بلخی دیده مدعی‌ست که او علم‌بردار راستین اندیشه مولانا در هندوستان معاصر است که با رحلت وی نیز جامعه مسلمان هند، برهمن زاده‌یی را که از تمام رموز عرفانی مولانا و تعلیمات مرشدش شمس تبریزی و قوف کامل دارد را از دست خواهد داد:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی برهمن زاده‌یی رمز آشنای «روم» و «تبریز» است (شمیل، ۱۳۷۵: ۸۵۱)

مردم افغانستان لوح مزار علامه اقبال را که از سنگ‌های نفیس افغانستان ساخته شده به آرامگاه مقدس این مرد عارف و شاعر بزرگ که در بیداری مردم شرق و کشورهای اسلامی سهم عظیمی داشته است اهدا کرده‌اند.

استاد خلیل‌الله خلیلی نویسنده و شاعر بزرگ معاصر افغانستان که در حین ورود علامه محمد اقبال لاهوری به کابل که در سال ۱۳۱۲هـ به حیث رهنما و مهماندار رسمی و دولتی او بوده و در باره اقبال لاهوری تحقیقات در خوری توجه انجام داده است. در حینی که بعدها از زیارت اقبال در شهر لاهور پاکستان دیدن نموده‌است، در مورد تأثیر‌پذیری اقبال از شعرا و شخصیت‌های افغانستان به خصوص سنایی غزنوی و مولانای بلخی چنین سروده است:

تربت اقبال را کردم طواف دولتی دیدم در آن جایی خلاف

زنده از وی رسم و راه معنوی روشن از وی خانقاه مولوی

از سنایی سوزها در سینه اش وز نی بلخی نوا در نغمه اش

این نواها از نوای کبریاست کاروان خفته را بانگ دراست

نعره او در دل ما کار کرد خفته گان شرق را بیدار کرد (یمین، ۱۳۸۸: ۱۳۱)

محبت و علاقه فوق‌العاده اقبال نسبت به مولانای بلخی در آثارش موجب تشویق نویسندگان و سخنوران شبه قاره‌ی هند و سایر نقاط جهان در باره مطالعه آثار مولوی بلخی گردید. چنانچه بعد

از اقبال و ستایش‌های او از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و آثار ارزشمند وی بود که ترجمه منظوم از مثنوی مولوی به زبان پنجابی توسط محمدشاه دین قریشی صورت گرفت و محمد اکرام تحقیقی در باره تأثیر مولوی بر اقبال را نوشت و بسیاری از نویسندگان هندی و پاکستانی مثنوی معنوی مولوی را به زبان اردو شرح کردند. چنان‌که به این انگیزه بوده که محمدنذیر عرشی که شغل پزشکی و طبابت داشت شرح هفده جلدی بر مثنوی مولوی را نوشته است (لویس، ۱۳۸۵: ۶۱۲). این روند ارزنده با دلگرمی زیادی در میان پژوهش‌گران شبه قاره‌ی هند و پاکستان هم‌چنان ادامه دارد.

نتیجه‌گیری

تا جایی که در این نبشته در باره‌ی مولانای بلخی و اثرگذاری او با شاعران و سخنوران دیگر و به ویژه علامه اقبال لاهوری گفته آمد به این خلاصه می‌رسیم که مولانای بلخی از بزرگ‌ترین شعرای عارف زبان فارسی است که آثار او و به ویژه «مثنوی معنوی» از هنگام مرگ وی به این‌سو تأثیر عمیقی در ادب فارسی و زبان‌های دیگر منطقه داشته و سخنوران و عرفای فراوانی از افکار و آثار جاویدانی او پیروی نموده‌اند که در میان آنان علامه اقبال لاهوری دانشمند، فیلسوف و شاعر معروف شبه قاره‌ی هند (پاکستان امروز) پررنگ‌تر از دیگران بوده است. چنان‌که اقبال نه تنها به افکار و آثار مولانای بلخی اشتیاق زیادی داشته؛ بلکه مولانا را مقتدا و مرشد روحانی خویش می‌دانسته است چنانچه از ۱۳ اثر منظوم اقبال که به زبان‌های فارسی و اردو سروده شده ثلث آن به زبان فارسی درمی‌باشد که در تمام منظومه‌های شعری اعم از فارسی و اردو علامه اقبال به ستایش‌های گوناگون شخصیت عرفانی و معنوی مولانای بلخی پرداخته است. همین‌گونه او نحوه بیان، مضمون و افکار شعری، غزل‌سرایی و ابیات «مثنوی معنوی» را در آثار خود تضمین کرده است. در کلیات اشعار اقبال دیده می‌شود که در تمام منظومه‌های فارسی نظیر اسرار خودی، رموز بیخودی، جاویدنامه و سیر روحی خود به افلاک، در مثنوی زبور عجم، بندگی نامه، پیام مشرق، ارمغان حجاز، مثنوی مسافر و همین‌گونه در منظومه‌های اردوی اقبال و در همه جا موصوف به افکار و آثار مولانای بلخی دلبستگی فراوانی نشان داده و با اثرمندی و پیروی از آن به بیان افکار و عقاید عرفانی و ادبی خویش دست یازیده است که بدون تردید هیچ اندیشمند و شاعر دیگری را که به پیمانه اقبال لاهوری متأثر از افکار و آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بوده باشد نمی‌توان در این زمینه سراغ گرفت.

منابع

- _____. (۱۳۴۳). کلیات اشعار، با مقدمه احمد سروش، تهران: انتشارات کتابخانه بنایی.
- _____. (۱۳۵۶). از سنایی تا مولینا و اقبال، مجله ادب، شماره سوم، کابل: پوهنهی ادبیات و علوم بشری.
- _____. (۱۴۰۲). ادبیات عرفانی (شناختنامه و آثار مولانای بلخی). کابل: انتشارات سعید.
- _____. (۱۴۰۲). رابطه معنوی اقبال لاهوری با مردم و سرزمین افغانستان، رساله‌ی آماده‌ی نشر.
- حصاریان، سیداکرام‌الدین. (۱۴۰۰). دیباچه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف اسلامی (گزیده‌ی از آثار منثور و منظوم عرفانی زبان فارسی) ادبیات عرفانی ۱ و ۲، به کوشش پوهنیار عطّال‌الحق رستم زاده، کابل: انتشارات امیری.
- حکیمه دسترنجی و علی پدرام میرزایی. (۱۳۹۹). مجله دانش (فصلنامه مرکز تحقیقاتی فارسی ایران و پاکستان) شماره ۱۴۰-۱۴۱ بهار و تابستان.
- ستوده، غلام رضا. (۱۳۶۵). در شناخت اقبال (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری)، تهران: دانشگاه تهران.
- شیمیل، آنه ماری. (۱۳۷۵). ابعاد عرفان اسلام، ترجمه و تصحیح داکتر عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فرزانه، اعظم لطفی. (۱۳۹۹). مجله دانش، شماره‌های ۱۴۰ و ۱۴۱.
- فرهادی، روان. (۱۳۵۶). معنی عشق نزد اقبال، کابل: وزارت اطلاعات و فرهنگ.
- قویم، عبدالقیوم. (۱۳۸۷). تاریخ ادبیات دری (از دوره‌های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری)، کابل: پوهنتون کابل.
- لاهوری، اقبال. (۱۳۹۰). کلیات مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه علی شریعتی و جاوید اقبال، به کوشش عبدالله اکبریان راد، تهران: انتشارات الهام.
- لویس، فرانکلین دین. (۱۳۸۵). مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا به غرب (در باره زندگی، معارف و شعر جلال‌الدین محمد بلخی) ترجمه حسن لاهوتی، تهران: نشر نامک.
- محقق، اسدالله. (۱۳۸۸). علامه اقبال در ادب فارسی و فرهنگ افغانستان، تهران: انتشارات الهام.
- محمودی، خیرالله. (۱۳۹۲). آشنایی با مبانی عرفان و تصوف (مکتب‌ها، سلسله‌ها و بزرگان عرفان اسلامی)، تهران: نشر آریز.
- مقتدری، محمد تقی. (۱۳۲۶). اقبال متفکر و شاعر اسلام، تهران.

نظامی، برهان‌الدین. (۱۳۹۹). نگاهی به جهان‌بینی علامه اقبال لاهوری، کابل: اکادمی علوم افغانستان.

یمین، محمدحسین. (۱۳۸۸). دومین

